

**شکل روایت فیلمنامه فارغ از فانتزی و فرمالیستی مدرن و به شکل روایت کلاسیک است. آیا این روایت کلاسیک به سبب این است که داستان در گذشته و در یک بستر تاریخی اتفاق می افتد یا این سبک و نوع روایت برای خود نویسنده‌ها و کارگردان جذاب بوده است؟ در واقع دلیل شما از انتخاب چنین فرمی چه بوده است؟**

انتخاب ساختار فیلمنامه بر اساس موضوع، مضمون و فرم قصه است و وقتی قصه‌ی ما یک قصه‌ی عاشقانه‌ی ملودرام است که در دهه‌ی شصت می گذرد طبیعی است که نوع روایت آن، روایت کلاسیکی باشد. اگر قرار بود که ما یک قصه‌ی عاشقانه‌ی تین ایج در سال 1400 بنویسیم حتما نوع ساختار و فرم آن فرق می کرد، مدرن تر بود و آنقدر به کلاسیک نزدیک نمی بود اما می خواهم بگویم که شاید بداعت خیلی عجیبی در قصه نبود. یعنی قصه‌ای بود که آن را در شکل‌های دیگرش دیده بودیم و در واقع سعی کردیم تا در نگاه روایت کمی متفاوت باشد، اگر نه بیس قصه طبیعتا بیس نو و جدیدی نبود. یک قصه‌ی عاشقانه و اینکه یک شخصی می آید و مانع عشق می شود، دختری که قرار است برای پدرش کاری کند و در موقعیتی قرار می گیرد که بین عشقش و علاقه‌اش به پدر باید یکی را انتخاب کند. در این میان معشوقی آمده تا او را به دست بیاورد و چیزهایی می خواهد. در واقع این‌ها همه موتیف تکرار شونده‌ای است و ما در همه‌ی این سال‌ها این قصه را در مدل‌های متفاوتی دیده بودیم. در نتیجه اگر ساختار کلاسیک است به دلیل این است که جنس، زمان، جغرافیا و جهان قصه اقتضا می کرد تا ما یک روایت کلاسیک داشته باشیم اما این روایت کلاسیک در چیدمان قسمت و سکانس‌ها مدرن تر است. اینکه می گویم مدرن تر از این جهت است که برای مثال کمتر در سریال نویسی و در قسمت اول این همه اتفاق و خط و ربط داستانی وجود دارد و همه چیز تعریف شود. در واقع جهان قصه و روابط آدم‌ها در می آید، قهرمان و ضد قهرمان مشخص می شود، گویی تماشاچی بعد از قسمت اول تکلیفش روشن است که با چه نوع قصه‌ای رو به رو است، چه می خواهد ببیند و ادامه‌ی ماجرا چیست. طبق سنت سریال نویسی در تلویزیون به قسمت اول ما، حداقل سه، چهار قسمت می پرداختند. اینکه پدری را با پنج کیلو تریاک بگیرند، احتمالا پس از آن تبعات این ماجرا در خانواده‌ها و واکنش اعضای خانواده را می دیدند اما ما بلافاصله از این‌ها گذشتیم و رسیدیم به شرط پیشنهاد و حالا باید نامه بنویسد به امیر شایگان که این شخصیت را معرفی می کنیم، از طرف دیگر و در لاین دیگری از قصه کاوه و مفتاح را معرفی می کنیم که همه‌ی این‌ها در قسمت یک اتفاق می افتد. این نوع پابلوت نویسی و این شکل کمی متفاوت بوده و شاید هم اگر برای

بعضی‌ها جذاب بوده به علت همین تفاوت است. اما درست می گوید ساختارمان همان ساختار کلاسیک معمول است که طبیعتا این قصه در زمان و جغرافیای همین را می طلبیده و به این دلیل انتخاب شده است.

**شخصیت‌های شما و شایگان در فیلمنامه ناخودآگاه ما را به یاد شهرزاد و قباد می اندازد. نه صرفا به این خاطر که یک مثلث عشقی صورت گرفته، به این دلیل که شکل رابطه و شکل جلورفتن بسار دراماتیک بین این دو نفر ما را بیشتر به سریال «شهرزاد» ارجاع می دهد تا به مثلث‌های عشقی تاریخی و غیر تاریخی که دیده ایم. چقدر موفقیت و درخشش قباد و شهرزاد نزد مخاطب این فرمول را برای تیم نویسندگان ایجاد کرد که به سمت این فرم از گریز و فرار دراماتیک در مثلث عشقی بروید؟**

واقعیتش این است که ما خودمان سریال «شهرزاد» را دیده بودیم. من فصل یک را دیده بودم، پویا سعیدی ادامه‌اش را هم دیده بود. ممکن است در ضمیر ناخودآگاه ما بوده باشد چرا که همه‌ی ما در حافظه‌ی عاطفی و دانشی خودمان اطلاعاتی داریم که گاهی ناخودآگاه می تواند تاثیر بگذارد اما این بستر «شهرزاد» نیست و بستر خیلی قبل تر از آن است. بسیاری از رمان‌ها و داستان‌های عاشقانه که در طول تاریخ تعریف شده‌اند تقریبا این کانسپت را دارند که یک عاشق و معشوقی وجود دارد و یک آدم قدرتمندی به میان می آید و مانع وصال این عشق می شود. این آدم قدرتمند با هر انگیزه‌ای می خواهد تا خودش به سمت معشوق آن شخص برود و تقاضاهایی دارد. در نتیجه این ماجرا از «شهرزاد» نیست و از هزاران قصه‌ی قبل تر وجود دارد. کما اینکه در قصه‌ی عاشقانه‌ای که ما در مورد شهریار شاعر تبریزی تعریف می کنیم هم این مساله وجود دارد. قصه‌ی شخصی او این است: یک پزشک که علاقمند به کسی است و وصال می خواهد صورت بگیرد اما در اوج این ماجرا ناگهان یک آدم قدرتمند نظامی می آید و معشوق را از آن خودش کرده و بسا او ازدواج می کند. هزاران داستان دیگر هم می توان مثال زد که بگوییم این فرم و این مدل در آن‌ها وجود دارد اما اگر در آن قصه بزرگ آقا به عنوان فرد قدرتمند وجود دارد و مانع ازدواج فرهاد و شهرزاد می شود و او را برای قباد می خواهد، در اینجا یک امیر شایگانی وجود دارد که معشوق را برای کسی نمی خواهد و با قدرتش توصیه یا سفارش نمی کند که دختری نصیب شخص دیگری شود، بلکه خودش به دلایلی علاقمند است تا این وصلت شکل بگیرد. اگر هم شباهتی وجود داشته در ضمیر ناخودآگاه بوده و اینطور نیست که ما بگوییم چون در آن اثر جواب داده ما هم آن را تکرار کنیم. در نتیجه شباهت‌هایی هم ممکن است وجود داشته باشد و یا ذهن مخاطب را



**واقعیتش این است که ما خودمان سریال «شهرزاد» را دیده بودیم. من فصل یک را دیده بودم، پویا سعیدی ادامه‌اش را هم دیده بود. ممکن است در ضمیر ناخودآگاه ما بوده باشد چرا که همه‌ی ما در حافظه‌ی عاطفی و دانشی خودمان اطلاعاتی داریم که گاهی ناخودآگاه می تواند تاثیر بگذارد اما این بستر «شهرزاد» نیست**

به آن سو برود. بر این مساله که ذهن مخاطب به آن سمت گرایش پیدا نکند خیلی اصراری نداریم. این یک قصه است، «شهرزاد» هم قصه‌ی دیگری است. ده‌ها قصه‌ی دیگر هم بعد از این می تواند با همین کانسپت و با همین مثلث، با نگاه‌ها، مدل‌ها و رویکردهای متفاوت تر اتفاق بیفتد.

**خود شما چقدر در انتخاب نقش‌ها تاثیر داشته‌اید و چقدر انتخاب‌ها بر اساس پیشنهادات شما شکل گرفته و جلورفته است؟**

طبیعتا ما یک تیم بودیم که هم با شهرام شاه حسینی و هم محمد شایسته صحبت می کردیم اما تصمیم‌گیری نهایی با ما نبوده است. ما فقط به عنوان کسانی که در حوزه‌ی فیلمنامه بیشتر نقش داریم و آن را جلو برده‌ایم مشورت می دادیم. انتخاب بازیگران یک برآیند چند اراده‌ای است. در واقع فیلیمو که سرمایه گذار این سریال بوده یک سری نظرات از نگاه مارکتینگ و بازار برای بازیگرها داشته است. محمد شایسته تهیه کننده‌ای است که معمولا با چهره‌ها، سوپر استارها و بازیگرانی که محبوب تر هستند بیشتر کار می کند و به شدت علاقمند بود که انتخاب‌ها از این تیپ آدم‌ها باشند و شهرام شاه حسینی به عنوان کارگردان در انتخاب‌ها نقش کلیدی داشت. ما بیشتر جنبه‌ی مشورتی داشتیم و ممکن است بعضی هاشان نظرات ما نبوده باشد، یعنی اگر ما می خواستیم انتخاب کنیم شخص دیگری را انتخاب می کردیم و در فرآیند این اراده‌های متفاوت این ترکیب شکل گرفت. در حال حاضر خیلی از کسانی که کامنت می گذارند شاید برای مثال بگویند که ممکن است سحر دولتشاهی برای نقش هما حقی کمی سنش بیشتر باشد و در آن دهه ازدواج‌ها معمولا در سنین پایین‌تری اتفاق می افتاد و با پارتنر او پدرام شریفی از نظر سن و سال خیلی مناسب نیست. اینطور نبوده که ما به این اتفاق‌ها توجهی نداشته باشیم و یا به آن فکر نکرده و متوجه‌اش نشده باشیم اما همانطور که گفتیم اراده‌های متفاوتی در آن دخیل است. وقتی بحث مارکتینگ و بازار مطرح است و زمانی که فیلیمو بالاخره قرار است یک حجم زیادی بیلورد در شهر پخش و برای سرپالش تبلیغ کند این مساله برایش مهم است و دغدغه‌اش این است که تصاویری که روی بیلورد می روند چهره باشند. از طرفی شاید در آن سن و سال چهره‌ای که به آن شکل برای آقایان سرمایه گذار رضایت‌بخش باشد وجود نداشت و یا سر کار بودند. در مجموع این نقطه نظرات به این ترکیب رسیدند و ما هم از این بابت خیلی خوشحال هستیم و به نظر من ترکیب قابل قبولی است. به نظر من سحر دولتشاهی هم خیلی تلاش می کند تا با بازی و با حس و حالی که در مقابل دوربین از خودش ارائه می دهد این تفاوت سنی را تا جایی که می تواند پوشش دهد تا خیلی به چشم نیاید. اینکه چقدر موفق شده یا نه را باید به نظر مخاطبین سپرد.